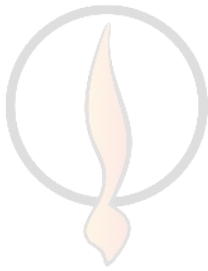


## مرجعیت به مثابه شهریار شریعت



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۴



□ حسن‌رضا خاوری

### چکیده

مرجعیت به منزله شهریار شریعت و داور دادگزارش‌های دینی است. در مقدمه، برخی از جوانب «مرجعیت» اندکی باز شده است و مورد اشاره قرار گرفته است. سپس کوشش شده است تا ادعای مقاله طی ملاحظاتی بر محور دو دید توضیح داده شود:

ملاحظه اول: دید زنده در اجتهاد؛

ملاحظه دوم: دید تازه مجتهد به مرجعیت، که شامل دو مطلب است:

الف. بحث از بنیادهای مرجعیت و لوازم آن؛

ب. بحث پرهیز از تبدیل دین به ایدئولوژی و دستگاه ایدئولوژیک دولت.

در بخش نتیجه ملاحظات، حاصل بحث‌ها در نسبت با حوادث واقعه دهه هفتاد به اجمال مرور شده است.

## مقدمه

«مرجعیت» فقهی در فرهنگ و دیانت ما قدمت دیرینه دارد و یک نهاد شناخته شده است. مرجعیت فقهی بر «علم دینی» و «اجتهاد» در حوزه احکام اسلامی استوار است. در احادیث، علما به عنوان «وارثان پیامبر»، «دژهای اسلام»، «راویان حدیث»، «حجت امام بر مردم»، محل رجوع مردم در «حوادث واقعه» و همین طور متولی امور مرتبط به دین و دیانت خوانده شده‌اند. مرجعیت منوط به احراز شرایط گوناگون است و مجتهدی که همه شرایط را داشته باشد، مجتهد «جامع‌الشرایط» خوانده می‌شود و چنین مجتهدی می‌تواند رسالت خطیر مرجعیت را به عهده بگیرد. از میان شرط‌های متعدد، اما اعلی‌ت و عدالت دو شرط بنیادین به شمار می‌آید؛ لذا به طور کلی می‌توان گفت: «دانایی» و «دادگری» تهاداب و پایه بنای مرجعیت را تشکیل می‌دهد. پس اگر مجتهدی اعلم باشد؛ اما عادل نباشد، حق ندارد عهده دار مرجعیت شود. باتوجه به دو شرط بنیادین، مرجعیت پلی میان حق و خلق است و براین اساس، مرزبان حقایق دینی و عدالت اجتماعی است و بدینسان، پهلوان و قهرمانی است که از مرزهای نیکی‌ها، به شمول واجبات و محرمات، در جامعه دینی محافظت می‌کند و اجازه نمی‌دهد اهریمنان مرزهای ارزش‌ها و نیکی‌ها را مورد تهاجم و تعدی قرار دهند. در یک کلام، مرجعیت با سلاح دانایی و دادگری از هویت و عزت مردم خویش دفاع می‌کند، همان‌گونه که از فرهنگ و ارزش‌های دینی دفاع و در باب آن داوری می‌کند.

### بنیاد اندیشه

جنبه دیگر این است که مرجعیت با تقلید ملازم<sup>۱۳۹۶</sup> و همراه است. مرجع و مقلد، زوج مفهومی مشترکی تشکیل می‌دهند. گرچه اصل براین است که هر فرد دینداری باید دانا به دین خویش باشد؛ اما به لحاظ عملی و شرایط زندگی ممکن نیست که همه افراد جامعه در علوم دینی متخصص و مجتهد شوند؛ چون جامعه نیازهای گوناگون دارد و رفع نیازها به کارها، پیشه‌ها و حرفه‌های مختلف نیاز دارد و این اشتغال‌ها کمک می‌کند تدبیر امور جامعه معطل نماند، انتظام

اوضاع اجتماع مختل نشود، برنامه‌های مملکت سامان پذیرد و نیازهای مردم تأمین شود. بنابراین، اکثریتی که به سطح اجتهاد نمی‌رسند، باید از داناترین مجتهد عادل تقلید کنند تا مجموعه عملکردهایشان با منطق اجتهادی مشخصی هماهنگ باشد. البته، تقلید منحصر به حوزه فروع دین یعنی افعال و اعمال است و در حوزه اصول دین یعنی اعتقادات جایز نیست. اصول اساسی دین (توحید، نبوت و معاد) باید شخصاً تحقیق و تحصیل شود. به هر حال، به خاطر اقتضائات اجتماعی، عده بسیار کمی به علوم دینی اشتغال می‌یابند که از این میان، تعداد بسیار اندک‌تری به بالاترین سطح اجتهاد در استنباط احکام شرعی نایل می‌آیند. در یک طرف «مجتهد جامع‌الشرایط» قرار دارد و در طرف دیگر طیف وسیعی از توده مردم صف کشیده‌اند که در زمینه علوم دینی مجتهد نیستند و باید از مرجع معظم تقلید کنند. این‌که فرد ناآگاه به فرد آگاه مراجعه کند، کاملاً معقول و رایج است. این یادداشت تأملی کوتاه پیرامون مرجعیت به عنوان شهریار شریعت و داور دادگزارش‌های دینی ارایه می‌دهد.

در ابتدا باید گفت که «شهریار شریعت» استعاره و تمثیلی است برای توضیح مرجعیت به عنوان یک محور فرهنگی و ارزشی و قطب قدرت اجتماعی در جامعه دینی که بر مبنای بیان احکام شرع عمل می‌کند. همان‌طور که یک حاکم بر قلمروی مملکتش فرمانروایی می‌کند، مرجعیت در خصوص وجوه گوناگون زندگی مقلدان حکم‌پردازی می‌کند که شریعت باب آن‌ها را گشوده است. از آن‌جا که شریعت جغرافیای وسیع کل افعال و اعمال، به شمول عبادات و معاملات، مخصوصاً امور بنیادین زندگی بشری یعنی «دما و فروج و اموال» را فتح کرده است و آن‌ها را تحت سیطره گرفته است؛ لذا استعاره شهریار شریعت و داور دادگزار فرهنگ دینی برای توضیح چنین موقفی انتخاب و به کار گرفته شده است. در استعاره شهریار شریعت، مرجعیت حاکم سیاسی بر فرهنگ دینی نیست؛ بلکه رسول دانا و داور دادگراز سوی شریعت است که به میانجی احکام شرعی بر



نشان می‌دهند در واقع برای انقیاد مضاعف شهروندان است. دولت گاهی مستقیماً مداخله فیزیکی می‌کند، مثلاً به کشتار و سرکوب تعدادی از مردم دست می‌یازد تا بقیه و بدنه مردم را بترساند و به اطاعت و ادارشان سازد؛ ولی برخی اوقات از طریق «دستگاه‌های ایدئولوژیک» به صورت نرم به کنترل و انقیاد ملت می‌پردازد. نهادهایی مانند خانواده، مدرسه و دانشگاه، نمونه‌هایی روشن از دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت‌اند و همین طور دین به عنوان یکی از قدرت‌مندترین دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت به حساب می‌آید. دولت از دین و امکان‌هایش، مانند ارزش‌های دینی، استفاده می‌کند تا شهروندان سر به زیر و منقاد تربیت کند. این دستگاه‌ها و سازوکارها به شکل قدرت فرهنگی و ذهنی عمل می‌کنند، نه به شکل زور و خشونت فیزیکی.

فرهنگ ما به شدت آسیب دیده است و برای بهبود آن دولت کار چندانی نمی‌کند و نمی‌تواند. درمان آسیب‌های فرهنگ مخصوصاً ابعاد دینی آن به جامعه جهانی ربط ندارد و دولت‌های اسلامی شتر نرسانند، در هر صورت، یک بُعد از فرهنگ آسیب دیده ما، بُعد دینی آن است. در خصوص فرهنگ و شعایر دینی، نهادی بهتر از مرجعیت نیست که پروای دین و دیانت داشته باشد و به درمان و تیمار آن همت بگمارد؛ خرافات را نابود سازد؛ انحرافات را اصلاح کند؛ لکه‌های وهن را از پیشانی دین و مذهب بزدايد و غبار آلودگی‌ها و زشتی‌ها را از دامن دین و دینداری پاک کند. بر این اساس، روح تازه‌ای به کالبد فرهنگ و پیکر اجتماع ایمانی دمیده خواهد شد که عزت و منزلت انسانی آنان را اعتلای بخشد. حیات اجتماع ایمانی به فرهنگ دینی آن بستگی دارد؛ اما فرهنگ دینی مردمان افغانستان به شدت بیمار و زار و نزار شده است؛ مثلاً انتحارگران غدار و جرار از دل آن سر برآورده‌اند و افراط‌گرایان همه جا هستند؛ اما نهادی نیست که یک برنامه انسانی و اصلاحی را روی دست بگیرد. این فقدان دردناک همانا نهاد مرجعیت را فرامی‌خواند تا شهریاری شریعت و فرهنگ دینی را به دست گیرد، حداقل در محدوده فرهنگ شیعیان می‌تواند شهریاری کند.

زندگی مردمان به نحو خاصی (عمدتاً فرهنگی) سیطره می‌یابد. به همین خاطر بر «جنبه فرهنگی» تأکید شد تا شهاریار شریعت به حیث «شاه-فقیه» تلقی نشود. این شهریاری و داوری در محدوده فرهنگ جامعه و عرصه غیرسیاسی برپا شده است؛ یعنی در حوزه بیان احکام شرعی افعال مکلفین، چنانچه در کتاب خدا آمده است: «وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ، یس: ۱۷».

به هر حال، این استعاره و ترکیب فشرده اگر برای بیان معنای مذکور از دقت کافی برخوردار نیست، امید که باریک‌بینان به دیده اغماض نگرند و با مدارا بپذیرند.

جنبه دیگر: بنا به گفته علما، مرجعیت نیابت عام از امام معصوم است و امام معصوم جانشین رسول خدا است. بنابراین، وجوهات شرعی مردم تماماً به مرجعیت می‌رسد تا برای «مصلح عمومی» به مصرف برساند. پس مرجعیت علاوه بر شأن علمی، اما شئون اجتماعی و اقتصادی نیز دارد. وجوهات شرعی از آن امام معصوم است که نایبان ایشان برای مصالح عمومی هزینه می‌کنند تا نظام دین و انتظام امور مؤمنان مختل و معطل نماند. از آنجا که «دولت» از مردم مالیات می‌گیرد و در ازای آن، قانوناً متکفل اداره امور و مصالح عمومی است و باید خدمات عام‌المنفعه (از جمله در بخش امور دینی) ارائه دهد، پس ضروری است که حدود و ثغور «مصلح عمومی» مربوط به مرجعیت مورد تجدید نظر قرار گیرد. پرروشن است که این جا تفکیک روی داده میان حکومت و مرجعیت پیش فرض گرفته شده و به توضیح ضرورت ندارد.

امروزه «فرهنگ» بُعد مهمی از مصالح عمومی ما را تشکیل می‌دهد که نه دولت می‌تواند تمام و کمال بدان بپردازد و نه فرهنگ یک امر دولتی است؛ بلکه فرهنگ امر مردمی است؛ ولی با این حال، دولت‌ها طبق صلاح دید خویش و در راستای بهبود امور مملکت به «فرهنگ‌سازی» می‌پردازند و از طریق آن، مسائل و مشکلات مستحدث را رفع و دفع، حل یا منحل می‌کنند. البته، فرهنگ‌سازی دولتی ذاتاً در راستای پرورش «شهروند مطیع» دولت صورت می‌گیرد؛ لذا در جاهایی که دولت‌ها به عناصر فرهنگ دینی توجه

## ملاحظه اول؛ دید زنده در اجتهاد

فرهنگ توده مردم ما همانا فرهنگ دینی است و تا این روح تاریخی و فرهنگی اصلاح نشود و به صلاح نیاید، توده مردم اصلاح نخواهد شد. اصلاح فرهنگی و سعادت همگانی بدون علم ممکن نیست و علم بدون یقین مورد قبول و مفید حال عموم واقع نمی‌شود و یقین علمی و اعتماد عمومی به آن بدون اجتهاد روشمند حاصل نمی‌آید. بنابراین، روش و رهیافت اجتهاد باید انتقادی و منطقی باشد. به عبارتی، اجتهاد دست‌کم باید (۱) انتقادی باشد، تا بتواند سطوح مختلف فرهنگ را رسوب‌زدایی و تجدید بنا کند؛ و (۲) منطقی باشد، تا از حدود مدنیت تجاوز نکند و به ماشین خشونت و ابزار خون‌ریزی بدل نشود؛ چون تجاوز از حدود مدنیت به پیدایش بدویت و تبدیل نهادهای دینی به نهادهای داعش مسلک می‌انجامد و فرهنگ به ضد فرهنگ یعنی خشونت بدل می‌شود. در این صورت، «فساد و سفک دماء» امور عادی و متاع رایج ممالک اسلامی می‌شود. پس مسئله تعیین‌کننده نه صرفاً مجتهد زنده بل «دید زنده» در اجتهاد است. مجتهد باید دید زنده داشته باشد تا بتواند حوادث واقعه و مسائل مستحدث و رویدادهای جاری را در نسبت با شرایط زمانی و مکانی آن‌ها درک کند و متناسب آن به استنباط احکام قیام کند، مخصوصاً در لحظات خطر که گروه‌هایی مانند طالبان دهشت‌افکن تحت نام و احکام اسلام به مسلمانان و مظلومان بی‌گناه و کودکان و زنان ستم‌دیده حمله‌ور می‌شوند، زنجیره‌ای از انتحارها و انفجارها را راه می‌اندازند، اموال بیت‌المال را تخریب می‌کنند و بی‌شمار جنایت انجام می‌دهند و ادعا دارند که به دستور اسلام چنین می‌کنند! به همین خاطر، «دید زنده» اهمیت دارد و برای درک اهمیتش بایست به معنای «حوادث واقعه» دقت کرد که در زمانه پرخطر معنای جدی‌تری دارد.

مفهوم «حوادث واقعه» متضمن دو عنصر حیاتی زمان و مکان است؛ چون حوادث خارج از زمان و مکان واقع نمی‌شوند و روی نمی‌دهند. بنابراین، حداقل دو معیار کلی برای انقسام و دسته‌بندی

«حوادث واقعه» هست که عبارت‌اند از: یکی محور زمان؛ و دیگری محور مکان. براساس زمان، حوادث یا مختص یک زمان و عصر هستند یا در هر عصری روی می‌دهند. به لحاظ مکان، حوادث یا مختص یک مکان‌اند یا جهان‌شمول‌اند و در هر مکانی روی می‌دهند. از مجموع این محورها و انقسام‌ها، چهار دسته حوادث واقعه به نحو کلی قابل تفکیک‌اند: ۱. حوادث واقعه در کل اعصار، اما در بعض اعصار؛ ۲. حوادث واقعه در بعض اعصار، اما در کل اعصار؛ ۳. حوادث واقعه در بعض اعصار و بعض اعصار. حوادث واقعه قسم اول به دید زنده نیاز ندارد و یک دید کلی کفایت می‌کند؛ اما حوادث واقعه قسم چهارم به دید زنده و حی و حاضر نیاز دارد؛ چون مجتهد باید چارچوب زمانی و مکانی حوادث خاص را مورد نظر قرار دهد تا بتواند براساس آن حکم مرتبط به آن‌ها را صادر کند و گرنه حکمش بی‌ربط است و منشأ اثر و مطلوب واقع نمی‌شود. خلاصه، بحران‌ها و شرایط دهشتناک قرن اخیر به ما نشان داده‌اند که رویدادها و احوالی وجود دارند که مختص یک قوم است و اقوام و ملل دیگر نسبت به آن‌ها بی‌خبرند یا درک درستی از آن‌ها ندارند. البته حوادث عام و جهانی نیز روی داده‌اند که در دوره‌های تاریخی گذشته دیده نمی‌شود. به‌رحال، چارچوب زمانی و مکانی رویدادهای تازه و مسائل مستحدث به اتخاذ «دید زنده» نسبت به رویدادها ضرورت می‌بخشد. در چنین مواردی، مجتهد زنده اگر دید کهنه و مُرده‌ای برگزیند، با رویدادها و حوادث واقعه نسبت برقرار نمی‌کند و در فقدان نسبت نمی‌تواند احکام مفید به حال رویدادهای تازه صادر کند. مثلاً امروزه حوادث واقعه و مسائل مستحدث در سطح مناسبات جهانی پدید آمده‌اند و به هر سو یورش می‌آورند چنان‌که ملت‌های ضعیف را به راحتی به لرزه و تزلزل می‌افکنند. حکومت‌ها و ممالک آباد در مقابله با آن‌ها ناتوان مانده‌اند، چه برسد به مردمان ممالک ویران، به‌ویژه محرومان آنان. یا این‌که حوادثی برای یک قوم پیش می‌آید که در

امور مالی و کاری نهاد خویش سازوکارهای تعریف شده و شفاف داشته باشد تا بر همگان معلوم باشد و بر مبنای آن، اعتماد عمومی افزایش یابد و جمعیت بیشتری به ادای وجوهات روی آورند؛ چون به یقین می بینند که منافع مالی و معنوی تکلیف آن‌ها به خودشان باز می‌گردد. طلاب و علما همگی نیروهای انسانی نهاد مرجعیت به شمار می‌آیند و مدیریت این نیروهای فرهنگی همگی به برنامه‌های عالی و فعالیت‌های سازمانی نیاز دارد. علما و به ویژه نهاد مرجعیت همانا مرزبان نیکی‌ها و مهربانی‌ها در حق محرومان است و در پاسبانی از حقوق آنان مسئول‌اند و به خاطر موقف نیابت و مرجعیت، مکلف‌اند که رحمت و رأفت اجتماعی را گسترش دهند و با لسان لاین حق و منطق صادق حکمت و منهج موعظه حسنه از نفرت و خصومت روزافزون در افغانستان جلوگیری کنند. ارزش‌های پایه در فرهنگ اسلامی مانند اخوت، فتوت، ایثار و خدمت به محرومان یا از دست رفته یا کمرنگ شده‌اند. احیای این‌گونه ارزش‌های انسان‌ساز و اساسی نیازمند فرهنگ‌سازی گسترده است و فرهنگ‌سازی به برنامه‌های مستدام و نیروهای مؤثر نیاز دارد که از عهده عموم بر نمی‌آید. پس

**نهاد مرجعیت برای موفقیت در تدبیر ابعاد دینی فرهنگ نیازمند اقدامات جدی است؛ مثلاً باید برای امور مالی و کاری نهاد خویش سازوکارهای تعریف شده و شفاف داشته باشد تا بر همگان معلوم باشد و بر مبنای آن، اعتماد عمومی افزایش یابد و جمعیت بیشتری به ادای وجوهات روی آورند؛ چون به یقین می بینند که منافع مالی و معنوی تکلیف آن‌ها به خودشان باز می‌گردد.**

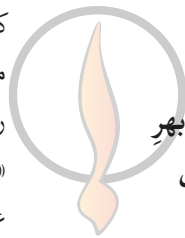
تاریخ آنان ریشه دارد و ملت‌های دیگر از سابقه تاریخی آنان اطلاع ندارند و نمی‌توانند معنای رویدادها و مناسبات آن‌ها را درک کنند. پس داشتن دید زنده در اجتهاد و استخراج احکام حوادث واقعه یک ضرورت انکارناپذیر است و شهریار شریعت و داور دادگر اجتماع ایمانی بدون آن چندان ره به جایی نمی‌برد.

### ملاحظه دوم؛ دید تازه به مرجعیت

مجتهد جامع‌الشرایطی که رویدادها را با دید زنده و در چارچوب زمان و مکان آن‌ها مورد ملاحظات اجتهادی خویش قرار می‌دهد، پیش و بیش از همه لازم است که به نهاد مرجعیت و رسالت فرهنگی خویش با دید تازه و مرتبط به زمان و مکان رسالتش بنگرد، حداقل از باب تأمل در نفس. بر اساس اتخاذ چنین رویکردی است که می‌توان گفت مرجع معظم و مجتهد اعلم شهریار اقلیم فرهنگ دینی و داور دادگر ارزش‌های اسلامی است؛ چون هم تاج زرین علمیت و عدالت را بر سر دارد و هم سرمایه گسترده (به شمول سرمایه مالی و انسانی) در اختیار دارد؛ لذا باید نظام‌مند و سازمان‌یافته به قلمرو کاری و شهریاریش بنگرد و برنامه‌های دقیق و جامع طراحی و اجرا کند. پرورش است مرجع معظمی که تکلیف‌های دیگران را تعیین می‌کند، قاعدتاً پیش و بیش از همه باید به تکلیف‌ها و رسالت مرجعیت خود آگاه و دانا باشد و صد البته که نسبت به شرایط زمانی و مکانی رسالتش بینا و شنوا و بسی بیدار و هشیار باشد تا بتواند به نیکی و نیکویی، همه «سرها و سرمایه‌ها» ی قوم را در مجاری صحیح و صالح هدایت کند. بدینسان، جای امید خواهد بود که امور شرعی و احوال فرهنگی قوم به عدل و حسن انتظام یابد و از افراط‌ها و تفریط‌ها دوری گزیده شود و احوال شرعی و فرهنگی دینداران بر مدار دانایی و دادگری و زیبایی به حرکت درآید و سامان نوپذیرد. در غیر این صورت، نشاید که مرجع معظم شهریار عرصه فرهنگ دینی و وارث پیامبران و امامان باشد.

نهاد مرجعیت برای موفقیت در تدبیر ابعاد دینی فرهنگ نیازمند اقدامات جدی است؛ مثلاً باید برای

برای مرجعیت ارجمند که در قامت نهاد و تشکیلات دینی تبارز یافته و نیروی لازم را در اختیار دارد، نیکو و بل واجب است که این پاسبانی فرهنگی و مرزبانی ارزش‌ها را به عهده بگیرد و اعتلای آن‌ها را به نحو هدفمند پیش ببرد؛ اختلافات و تضاد مذاهب را کنترل و مهار کند و اجازه ندهد به گسترش شقاق و افزایش نفاق منجر شود؛ الگوهای نیک و زیبا به جامعه تقدیم کند، مخصوصاً الگوهایی در باب وحدت و همدلی که نیاز مبرم جامعه پرتخاصم ما است. همان‌طور که مردم وجوهات شرعی خویش را به مرجعیت تحویل می‌دهند و به تکلیف خویش عمل می‌کنند، بایسته است که نهاد مرجعیت به حیث «مدافع امین» کرامت محرومان و «حافظ صادق» عزت مستضعفان عمل کند و اجازه ندهد که شرف و حقوق ملی و واجب آنان نادیده گرفته شود و پایمال شود. مرجعیت معزز با اقدامات نیک و خط‌مشی عادلانه خود عملاً می‌تواند برای توسعه



بنیاد اندیشه  
 تاسیس ۱۳۹۴

در این زمانه پرنیرنگ، شغادهایی هستند که از بهر بحر دانایی و بر سر راه شهیار نیکو خصال بسی چاه‌های سقوط حفر می‌کنند! به عبارتی دیگر، زمانه ما عصر توفان ایدئولوژی‌ها (آگاهی‌های بنیاد اندیشه پرنیرنگ) است. توفان‌های سهمگین ایدئولوژی‌های گوناگون به سرزمین ما وزیده است؛ اما از آن‌ها چیزی جز تلی از ویرانه‌ها برجای نمانده است. یکی از این ایدئولوژی‌ها «اسلام سیاسی» است، مخصوصاً خوانش سلفیت که ویرانه بر ویرانه افزوده است و به یادگار نهاده است؛ اما کو عبرت؟ عبرت بر فراز این ویرانه‌ها طنین دردناکی دارد.

نیکو‌ها و مهرورزی‌ها الگوسازی کند. علاوه بر این‌ها، از آن‌جا که مرجعیت معظم بر اساس دانایی بنا شده است، پس باید از شأن علوم در جامعه دفاع کند؛ چون علوم هم پایه مرجعیت است و هم اساس قدرت و شوکت اجتماع به حساب می‌آید. جامعه بدون علوم قوام و دوام ندارد. بنابراین، مرجعیت برای تحصیل علوم گوناگون فرهنگ‌سازی کند و ارزش‌های دینی را به سمت کمالات علمی جهت و سوق دهد. امروزه علمی شدن جامعه، بزرگ‌ترین مصلحت عمومی است. علوم دینی، همه نیازمندی‌های جامعه را برآورده نمی‌سازد و نیازهای گسترده‌تری وجود دارد که تنها به مدد علوم معاصر تأمین می‌شوند؛ به همین خاطر، بقای جامعه به علوم معاصر گره خورده است. در این صورت، مرجعیت باید نقش بنیادین خود را ایفا کرده و خدمات فرهنگی‌اش را ادا کند؛ یعنی جامعه را به سوی فتح قله‌های علوم معاصر هدایت بخشد و برای آن فرهنگ‌سازی کند. امروز عزت محرومان به علوم روز بستگی دارد و تحصیل آن‌ها ضروری است. مرجعیت با فرهنگ‌سازی و ارزش‌بخشی به انواع علوم می‌تواند راه اعتلای عزت محرومان را بگشاید و هموار سازد. داور دادگر ارزش‌های دینی اگر چنین نباشد، جای پرسش دارد. پرواضح است که محرومان بیش از دیگر اقشار اجتماعی به حمایت معنوی نیاز دارند. علوم سنتی علوم معنوی‌اند و بیشتر با رستگاری روح سازگاری دارند؛ اما علوم معاصر تابع فرمول «دانش قدرت است» پدید آمده‌اند و به صاحبانش قدرت عمل و توان بقا می‌بخشد. در افغانستان، حقوق محرومان از هر طرف پایمال شده است؛ اما برای اعاده حقوق آن‌ها کاری صورت نگرفته است و نمی‌گیرد؛ خودشان نیز قدرت و درایت لازم را ندارند که قصر و قیصر ستمگری را به زیر کشند و بنای شکوهمند عدالت را برپا دارند. نکته همین جا است که کسب قدرت و درایت با علوم جدید عجین شده است؛ اما فرهنگ سنتی نه تنها برای تحصیل علوم جدید فرهنگ‌سازی نکرده است؛ بلکه آن را نوعی ضد ارزش و خطرناک قلمداد می‌کند. مملکت بسیار ویران شده است و وضعیت علمی بدتر از همه چیز است. آبادسازی و پرکردن خلأ علمی توسط جوانان به

نمانده است. یکی از این ایدئولوژی‌ها «اسلام سیاسی» است، مخصوصاً خوانش سلفیت که ویرانه بر ویرانه افزوده است و به یادگار نهاده است؛ اما کو عبرت؟ عبرت بر فراز این ویرانه‌ها طنین دردناکی دارد. کو آن دیده بینا و گوش شنوا که شعله عبرت از زمانه را روشن و زنده نگه دارد آن هم در برابر توفان‌های غزنده، بگذریم، تصور کنید: قومی زخمی بر لبه پرتگاه خطر قرار دارد و از اطراف و اکناف، توفان ایدئولوژی‌ها به شدت می‌وزد، چنان‌چه دیده‌ها را پر خاک می‌سازد و اندیشیدن را در مغاک می‌افکنند و راه راست را خراب می‌کند. همین جاها است که مرجعیت و شهریار شریعت باطن خود را نشان می‌دهد. مرجع اصلاح و مجتهد اعلم در برابر توفان ایدئولوژی‌ها نمی‌لرزد و پایش نمی‌لغزد، بل استوار و پابرجا می‌ماند و بیش از پیش نور افشانی می‌کند تا قوم پرغم بتواند قامت افرازد و با جرئت قدم زند و از گردنه هلاکت به سلامت بگذرد. مجتهد اعلم و مرجع عدالت خواه نه خود ایدئولوژی زده می‌شود، نه دین را به ریسمان ایدئولوژی بدل می‌سازد و نه مردم را به قعر چاه ایدئولوژی می‌اندازد. دولت‌ها عمدتاً طبق منافع ملی‌شان از دین به حیث یک دستگاه و سازوکار ایدئولوژیک استفاده می‌کنند و بر اساس آن، ملت‌ها را به سمت مسیرهای دلخواه خود جهت دهی می‌کنند و به حرکت درمی‌آورند. در چنین مواقعی اگر دینداران به ویژه مرجعیت و روحانیت هشیار نباشند، ناخواسته به ابزار و مهره‌هایی در دستگاه ایدئولوژیک دولت تبدیل می‌شوند. قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای از دین، مذهب و قومیت به حیث دستگاه ایدئولوژیک یا سازوکارهای پرنیرنگ و رنگارنگ استفاده می‌کنند تا مثلاً طالبان به ویران‌سازی وطن‌شان تشویق و مشغول شوند، سربازان و کارمندان مملکت را بکشند، مراکز دولتی را منفجر و اموال عمومی را غارت و جاده‌ها را تخریب کنند، مکاتب را آتش بزنند و دختران را از تحصیل بازدارند، به ترور ملایان معتدل بپردازند، در خیابان‌ها و مسجدها و کورس‌های آموزشی انتحار کنند، محصلان را منفجر و قتل عام سازند، به شفاخانه حمله کنند، زنان باردار و نوزادان یک ساعته را بکشند و

اصلاحات اساسی و فرهنگ‌سازی جدی نیاز دارد تا جامعه ما بتواند به سوی تحصیل علوم جدید حرکت کند. البته ناگفته نماند که این اصلاح و فرهنگ‌سازی طبق قاعده «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند»، هرگز به معنای نفی تحصیل سنت و علوم دینی نیست. با این‌که کشورهای توسعه‌نیافته دچار عقب‌ماندگی‌اند و در وضعیت بسیار اسفبار به سر می‌برند؛ اما ترس از اعتصام به علوم جدید در میان آن‌ها وجود دارد؛ لذا خلأ علمی همچنان بیداد می‌کند. جوامع اسلامی زیر فشار مشکلات عدیده قرار گرفته‌اند؛ ولی بیش از همه، انحطاط و زوال علوم و شکاف ارزش‌های سنتی و مدرن بر ستون فقرات آن‌ها فشار کشنده وارد می‌کند. وقت آن فرا رسیده است که مرجعیت ما نقشی میانه و رسالتی تازه به عهده و در پیش گیرند. خلاصه، دانایی و دادگری بنیاد مرجعیت را برمی‌سازد؛ لذا شهریار شریعت و داور دادگزارش‌های دینی باید از نیروی معنوی شریعت یاری بجوید و به قوت و حکمت قبیسی از نور احکام الهی برگزید و به فرهنگ‌سازی برای انواع علوم برخیزد و ستم‌دیدگان را به سوی آموزش همگانی و تحصیل همه علوم و فتح مجاری قدرت و شوکت‌شان هدایت کند تا جامعه عزت و هویت علمی پیدا کند و در مبارزه با تاریخ جور امکان پیروزی و رهایی به دست آورد. آزادی، آزادگی، برابری و برادری و مناسبات انسانی همه در گرو همه علوم و یافتن هویت‌های علمی است. بنابراین، نهاد مرجعیت برای اعاده هویت‌های انسانی باید فرهنگ‌سازی کند.

از آن‌جا که مرجعیت چونان داور دادگر و شهریار فرهنگ دینی شرح داده شد؛ لذا شایسته است به یک آسیب و انحراف اساسی اشاره شود که بر سر راه شهریار فرهنگ دینی و داور دادگر شریعت حفر می‌شود. در این زمانه پرنیرنگ، شغادهایی هستند که از بهر بجر دانایی و بر سر راه شهریار نیکو خصال بسی چاه‌های سقوط حفر می‌کنند! به عبارتی دیگر، زمانه ما عصر توفان ایدئولوژی‌ها (آگاهی‌های پرنیرنگ) است. توفان‌های سهمگین ایدئولوژی‌های گوناگون به سرزمین ما وزیده است؛ اما از آن‌ها چیزی جز تلی از ویرانه‌ها برجای

بی‌محابا بی‌شمار جنایت‌های دیگری را به نام اسلام مرتکب شوند. وقتی دین به ماشین ایدئولوژیک دولت‌ها بدل می‌شود و به دست استخبارات آن‌ها می‌افتد، چنان جنایت‌هایی برنامه‌ریزی می‌شوند که تصورش در هیچ عقل سلیمی نمی‌گنجد. مرجعیت و علمای اسلام اگر با دید زنده و تازه به چنین حوادث واقعه نظر نکنند، چگونه می‌توانند پناه اعتقادی و دژ معرفتی جوانانی باشند که این مصیبت‌ها را از چشمان پرخون اسلام می‌بینند؟ بنابراین، شهریار فرهنگ و داور دادگر ارزش‌های دینی بایست بسی هشیار باشد و پرهیزد که مبدا به جای فرهنگ‌سازی و اعتلای ارزش‌های دینی به ماشین هولناک و مهره خطرناک در دستگاه ایدئولوژیک دولت‌ها بدل شود.

### نتیجه ملاحظات

مرجعیت در حوادث واقعه، محل رجوع مردمان است. درک حوادث واقعه به دید زنده و تازه نیاز دارد. امروزه حوادث واقعه بسیار خطرناک‌تر از گذشته اتفاق می‌افتند، چنان‌که کوچک‌ترین حادثه به آسانی جهان زندگی محرومان را زیر و رو و سرنگون می‌سازد. یک ضربه یا یک انفجار، زندگی‌های زیادی را به آغوش مرگ پرتاب می‌کند که به تبع، یتیمان و بیوه‌گان و داغ‌دیدگان فراوانی برجای می‌نهد. محرومان زمانه امروزه با خطرات بی‌شمار و تهدیدات بسیار مواجه‌اند، بعضاً عیان و بعضاً نهان، برخی ساده و بعضی پیچیده و هر لحظه ممکن است یک بحران اقتصادی یا سیاسی روی دهد و نبود و دار و ندارشان را از بین ببرد. در چنین شرایط پرآشوب، ستم‌دیدگان افغانستان شکننده‌ترین وضعیت را دارند و با بی‌شمار مصایب واقعه خرد و کلان دست به گریبان‌اند. در این دامگه شوم مصیبت‌ها، هیچ‌کسی امنیت ندارد و زندگی‌ها به یک تار موی بسته و آویزان‌اند. تاکنون «ماترک زمانه» برای «وارثان زمین» چیزی جز درد و رنج جانکاه و تبعیض گسترده و مرگ فزاینده نبوده و نیست؛ شاهد آشکارش حوادث دهه هفتاد و میراث کنونی آن است. با این حال، مرجعیت چونان

خورشیدی تابان در این دهه ظلمانی طلوع کرد و خوش درخشید.

در دهه هفتاد، مرجعیت معظم و اکثر روحانیت مکرم نه تنها پشتیبان مقتدر مردم ستم‌دیده بودند؛ بلکه پیشرو و همراه آنان بودند، در تمام لحظات و خطرات. شاهد انکارناپذیرش سردار رشید و رهبر شهید مزاری بزرگ است که برای ظهور شهریار شریعت و طلوع داور دادگر ارزش‌های دینی و استقرار مرجعیت عادل در میان ما کوشش‌ها کرد. بزرگ‌مرد دیگری که در راه استقرار مرجعیت صالح مجاهدت فراوان کرد؛ اما بسی غریب و گمنام ماند، علامه ذوالفنون و جامع معقول و منقول و منقول آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی (۱۳۱۵-۱۳۷۸ ش) است، که در «تحصیل، تدریس، تألیف و تبلیغ» گوی سبقت را از همگان ربوده بود و به اذعان بزرگان، سخنران بی‌نظیری در میان عربان و عجمان بود؛ اما چون عمر عزتمندش را در راه خدمت به ستم‌دیدگان و محرومان گمنام سپری کرد، خودش نیز گمنام ماند و بدتر، خیلی از آثار، نوشته‌ها و گفتارهای گران‌بهایش همچنان سرگم است. مجتهد سخن‌ور ما برای علما رسالت فرهنگی بزرگی قائل بود؛ اخراج روح مرده از پیکر جامعه و دمیدن روح تازه «خودباوری» به آن. کتاب «المؤلفون الأفغانیون المعاصرون» (۱۹۷۰ م) را در راستای دمیدن روح خودباوری و ابطال حرمان فرهنگی به نگارش درآورد. خورشید خراسان به چهره‌های درخشان و علمای تابان ما می‌باید، به مرجعیت همچو «دارایی جامعه» می‌نگریست و آن را «ذخیره یک ملت» می‌دانست. خطیب بی‌همتای ما علاوه بر مجاهدت در میدان فرهنگی، در عرصه سیاسی نیز مردم را به حمایت قاطع از حزب وحدت اسلامی فرامی‌خواند. در زمانه‌ای که «وحدت» اساس موجودیت سیاسی ما بود و باید بی‌قید و شرط محقق می‌شد؛ اما آیت‌الله محمد آصف محسنی شرط‌هایی بر سر راه تشکیل وحدت وضع و نصب کرد، که بی‌شک باعث می‌شد مردم به درون باتلاق اختلاف کشیده شوند؛ اما ذخیره‌های الهی ما که علامات و



ستمديدگان هزاره خطرناک است. آن زمان بيداری مرجعيت و هشیاری رهبريت ما نيرنگ‌های جناب شيخ را باطل کردند؛ اما چنین پدیده‌ها و تبدل‌هایی تکرارپذیر و محتمل‌اند؛ لذا مراقبت دایمی ضروری است و شهرياران شريعت و داوران دادگر فرهنگ دینی نباید از آن غفلت ورزند.

### خاتمه

زمانه از دیرگاه تیره و تاریک شده است، دیوار مهربانی‌ها در سرزمین دل‌ها فروریخته است، دود کینه‌ها فضاهاى تنگ اجتماعى را آکنده ساخته است، آتشفشان نفرت فوران کرده است، ظلمت افق را پوشانده است و خشونت زندگى‌ها را به یغما برده است و بقایا و برگ برگ لبخندش را سوزانده است. اینک در مواجهه با این زمانه و حوادث واقعه، مرجع معظم و مجتهد اعلم ما با رسالت سنگین‌تر و دشوارترى روبه‌رو است. چون وضعیت ما تباها تر و ویران‌تر از دیگران است. درک و درمان احوال ما نیازمند دید زنده داناترین مجتهدان دادگر و دید تازه شهرياران شريعت است تا با نیروی اجتهاد پویا و سرنیزه دانایی و سپردادگری حملات سپاه نادانی و لشکر ایدئولوژى را خنثى کنند و به عقب برانند و با کلام الهی و دم مسیحایی خویش هوای سرزمین دل‌ها را پاکیزه سازند و فرشته مهربانى را به مدد مردم فرا بخوانند؛ کویر تشنه و خسته قلوب را به سوى باران علوم هدایت کنند و زمینه‌های تکوین هویت‌های علمى برای ستمديدگان را فراهم آورند؛ باشد تا مجالى گسترده و زمینه تازه برای نزول رحمت و برکت فراهم آید و در مجموع، هوای زندگى بهتر در دشت و دمن فرهنگ دینی وزیدن بگیرد و ارزش‌های انسانی در کوه و کوتل‌های آن به نیکی طنین انداز شود. □

### منابع

۱. جامعه روحانیت (۱۳۷۴)، مرجعیت رمز بقاء تشیع (نگاهی به شخصیت علمى و جهادى حضرت آیه الله العظمى محقق کابلى).

آیات حق بودند، مردم را به سمت وحدت هدایت و دعوت کردند و مانع سقوط آنان در باتلاق اختلاف شدند. علامه خراسانى با فصاحت تمام توده مردم را به سوى رهبريت «مزارى آیده البارى» (به تعبیر خودش) راهنمایی می‌کرد تا وحدت کلمه بین ملیت ستم‌دیده هزاره حفظ و تثبیت شود و حزب وحدت اسلامى از پشتیبانى قاطع اراده عمومى برخوردار شود. مرحوم آیت الله العظمى محقق کابلى نیز حزب وحدت اسلامى را «مظهر اراده» و «سمبل مقاومت تشیع» می‌دانست و حمایت از آن را به عنوان دفاع از حقوق ملی و کرامت انسانی به حیث یک «تکلیف الهی» می‌خواند. مرجعیت آیت الله العظمى محقق کابلى، تحول بزرگى در جان مردم پدید آورده بود. از باب نمونه می‌توان گفت: بانوان مهاجر، خواهران و همسران شهدای عزیز در دیدار با مرجعیت معظم خود به تلاوت «رسالت و مسئولیت مضاعف» می‌پرداختند: «افشار، ای کربلای خونین وطنم! چگونه آرام باشم درحالی‌که سرها و سینه‌های بریده خواهران مظلومه ام رسالت و مسئولیتت را مضاعف می‌کند؟» (جامعه روحانیت، ۱۳۷۴: ۲۶۰) بدین ترتیب، اتحاد و همسویی تشکیلات سیاسى و مذهبی باعث شد که روح خودباوری به کالبد مردم دمیده و وحدت کلمه تثبیت شود. اراده عمومى هزاره‌ها حول محور وحدت به پا خاست؛ و در مجموع، دستاوردها، نعمت‌ها و برکت‌های زیادى در پی داشت، از جمله به هزاره‌ها «اقتدار بین‌المللى» بخشید. اقتدار هزاره‌ها برای خیلی‌ها قابل قبول نبود؛ لذا مدام در پی تضعیف حزب وحدت اسلامى بودند. آیت الله محسنی برای پدیده تبدیل دین به ایدئولوژى یا تصور ایدئولوژیک از دین و نیز بدل شدن به مهره دستگاه ایدئولوژیک دولت، نمونه جالبی است. او سابقه عجیبی دارد؛ زمانی امام خمینی را «محارب» خوانده بود، زمانی دیگر مزارى را «محارب» خوانده بود و در زمانی دیگرتر با حکومتى که بنیان‌گزارش را محارب خوانده بود، روابط گرم برقرار کرد! چنین علمایی برای وحدت و شوکت